

وصف وفاء

گزینشی از تاریخ و صاف

تألیف: دکتر یحیی کاردگر



وصفِ وصّاف

- ♦ سرشناسه ♦ کاردگر، یحیی، ۱۳۵۰-
- ♦ عنوان قراردادی ♦ تاریخ وصاف. شرح
- ♦ عنوان و نام پدیدآور ♦ وصف وصاف «گزینشی از تاریخ وصاف» همراه با مقدمه‌ای در شرح احوال و سبک نویسندگی وصاف، تصحیح و شرح متن/ تألیف یحیی کاردگر
- ♦ مشخصات نشر ♦ تهران، صدای معاصر، ۱۳۹۶.
- ♦ مشخصات ظاهری ♦ ۴۸۷ ص.؛ ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.
- ♦ شابک ♦ 978-600-629-872-6
- ♦ وضعیت فهرست‌نویسی ♦ فیبا
- ♦ موضوع ♦ وصاف الحضره، عبدالله بن فضل الله، ۶۶۳-۶۷۳ق. تاریخ وصاف—نقد و تفسیر
- ♦ موضوع ♦ ایران—تاریخ—منول و ایلخانان، ۶۱۶-۷۵۶ق.
- ♦ موضوع ♦ Iran--History--Mongol and Khandis, 1258-1355
- ♦ موضوع ♦ ایران—تاریخ—اتابکان فارس، ۵۲۳-۸۲۴ق.
- ♦ موضوع ♦ Iran--History--Atabakan of Fars, 1148-1283
- ♦ شناسه افزوده ♦ وصاف الحضره، عبدالله بن فضل الله، ۶۶۳-۶۷۳ق. تاریخ وصاف. شرح
- ♦ رده‌بندی دیویی ♦ ۱۳۹۶ ۲۰۲۱۸ ت/ع/۹۵۲ DSR
- ♦ رده‌بندی کنگره ♦ ۹۵۵/۰۶۲
- ♦ شماره کتابشناسی ملی ♦ ۴۸۹۴۵۴۸

وصفِ وِصّاف

«گزینشی از تاریخ وِصّاف»

همراه با

مقدمه‌ای در شرح احوال و سبک نویسندگی وِصّاف،
تصحیح و شرح متن

تألیف

دکتر یحیی کاردگر
(عضو هیأت علمی دانشگاه قم)





♦
نام کتاب ♦ وصف و صاف
نویسنده ♦ دکتر یحیی کاردگر
نوبت چاپ ♦ نخست، ۱۳۹۶
شمارگان ♦ ۷۰۰ جلد
طرح جلد ♦ محسن سعیدی
لیتوگرافی ♦ پارسیان
چاپ ♦ مهارت
شابک ♦ ۹۷۸-۶۰۰-۶۲۹۸-۷۲-۶
ISBN ♦ 978-600-6298-72-6
قیمت ♦ ۳۵۰۰۰ تومان

حق چاپ محفوظ است

دفتر نشر: انقلاب، خیابان دوازده فروردین، خیابان وحید نظری، شماره ۱۱۲

تلفن: ۶۶۹۷۸۵۸۲

فروشگاه مرکزی: فلکه دوم تهران پارس، خیابان جشنواره، شماره ۲۲۹

تلفن: ۷۷۷۰۲۷۶۸-۷۷۷۳۱۶۱۱

بایگاه اینترنتی: www.sedayemoaser.com

فهرست مطالب

مقدمه.....	۹
۱- شرح احوال و آثار و صَاف.....	۹
۱-۱- شرح احوال و صَاف.....	۹
۲-۱- مشاغل و صَاف.....	۱۵
فعالیت‌های دیوانی و هنری در حکومت‌های محلی فارس.....	۱۷
دورهٔ تاریخ‌نگاری و فعالیت‌های ادبی در دربار ایلخانان مغول.....	۱۹
دورهٔ فعالیت‌های دیوانی، هنری- ادبی در حکومت محلی فارس.....	۲۳
۳-۱- آثار و صَاف.....	۲۵
تاریخ و صَاف.....	۲۸
خلاصه‌ای از مطالب تاریخی تاریخ و صَاف.....	۳۰
آثار و رسایل و صَاف در ضمن تاریخ و صَاف.....	۳۴
رسالة الشکوی.....	۳۴
رساله فی اختلاف التّواریخ.....	۳۴
رساله تلجیه.....	۳۵
رساله اخلاق السلطنه فی الاحوال و الازمنه.....	۳۵
رساله فتح.....	۳۶
مقاله گوی و چوگان.....	۳۶
رساله اصول علم بیان.....	۳۷
الرساله التشبیه.....	۳۷
مناظره و صَاف با مدعی.....	۳۷
۴-۱- سبک تاریخ و صَاف.....	۳۸
۴-۱-۱- تاریخ و صَاف و اصالت زبان.....	۴۱

۴۲	نثر مرسل عالی
۴۳	نثر و شعر سره
۴۵	نثر فنی
۴۶	تاریخ و صَاف و کلیله
۴۸	تاریخ و صَاف و تاریخ یمنی
۴۸	تاریخ و صَاف و اخلاق ناصری
۴۹	تاریخ و صَاف و تاریخ جهانگشای جوینی
۵۳	نثر مصنوع و متکلف
۵۴	ویژگی‌های زبانی
۵۷	ویژگی‌های بلاغی
۶۰	تناسب با اصطلاحات صرف زبان عربی
۶۰	تناسب افراطی با چینش نام شاعران البتّه در فضایی ایهامی
۶۲	ویژگی‌های محتوایی
۶۳	شعر مثنوی
۶۴	۱-۴-۲- نثر تاریخ و صَاف و دانش‌های زمانه
۶۶	صرف و نحو
۶۷	عروض
۶۷	فقه
۶۷	جغرافیای شهرها
۶۷	نجوم
۶۸	۱-۴-۳- نثر تاریخ و صَاف و شعر
۶۸	تضمین شعر در تاریخ و صَاف
۶۹	شعر و صَاف در تاریخ و صَاف
۷۷	ویژگی‌های شعری در نثر تاریخ و صَاف
۷۷	نگاه شاعرانه در وصف طبیعت
۷۷	مدیحه پرداززی
۷۸	توجه به مضامین شعری
۷۸	برجستگی موسیقی
۷۸	صور خیال متراکم و شاعرانه
۷۸	درهم تنیدگی شعر و نثر

۷۹	 بیان شعری
۸۰	 ۱-۵- تاریخ و صاف از نگارش تا پژوهش
۸۱	 نگارش تاریخ و صاف
۸۲	 مقلدان تاریخ و صاف
۸۵	 تاریخ و صاف در عرصه پژوهش‌ها
۹۰	 ۱-۶- درباره این کتاب
۹۲	 نسخه «د»
۹۲	 نسخه «ج»
۹۳	 نسخه «س»
۹۳	 نسخه «م»
۹۷	 کتاب و صاف الحضرة
۹۷	 ۱- دیباچه جلد اول
۱۱۵	 ۲- تعریف شیراز
۱۱۷	 ۳- شرح افتتاح جزایر فارس
۱۳۴	 ۴- توجه ربابات منصور بر عزم ایلاق همدان
۱۴۳	 ۵- [رساله فتح]
۱۵۳	 ۶- اخلاق السلطنة فی الأحوال و الازمنه
۱۵۸	 ۷- نهضت رایت سلطان اسلام به قشلاغ مدینه السلام
۱۷۱	 ۸- [تذیل کتاب از احوال جهانگشای]
۱۷۳	 حرکت چنگیزخان به اطراف ممالک سلطان محمد تکش
۱۷۵	 ذکر سمرقند
۱۷۸	 ذکر نيسابور
۱۸۱	 ۹- ذکر التجای شهزاده يسور به ایلی سلطان عالم و پادشاه و پادشاهزاده جهان ابوسعید خلد ملکه به صوب خراسان
۱۸۷	 تعلیقات
۱۸۷	 ۱- [دیباچه جلد اول]
۲۵۳	 ۲- تعریف شیراز
۲۵۹	 ۳- شرح افتتاح جزایر فارس

- ۴- توجه رايات منصور بر عزم ايلاق همدان..... ۳۰۸
- ۵- [رساله فتح]..... ۳۳۱
- ۶- اخلاق السلطنة فى الاحوال والازمنة..... ۳۶۰
- ۷- نهضت رايت سلطانى به قشلاخ مدينة السلام..... ۳۷۱
- ۸- [تذيل كتاب از احوال جهانگشای]..... ۴۰۴
- ۹- ذکر التجای شهزاده يسور به ايلي سلطان عالم و پادشاه و پادشاهزاده جهان ابوسعید خلد ملکه
به صوب خراسان..... ۴۳۰

- فهرست‌ها..... ۴۵۱
- فهرست نام اشخاص و اقوام..... ۴۵۱
- فهرست نام کتاب‌ها..... ۴۶۷
- فهرست نام مکان‌ها..... ۴۷۴
- فهرست منابع..... ۴۸۱

مقدمه

۱- شرح احوال و آثار وصّاف

۱-۱- شرح احوال وصّاف

شرف‌الدین عبدالله بن وصّاف شیرازی از شاعران، نویسندگان، منشیان و مترسلان قرن هفتم و هشتم است و در عصر ایلخانان مغول می‌زیسته است. تاریخ تولد او را سال ۶۶۳ ه‍.ق نوشته‌اند. وی در شیراز به دنیا آمد و بخش عمده‌ای از ایام حیات او در این شهر سپری شد و جز چند سفر به شهرهایی چون همدان، تبریز و سفرهای جنگی در رکاب ایلخانان مغول، شهر شیراز را ترک نکرد. خوشبختانه در مورد نام او اختلافی در کتب تذکره نیست چراکه او به صراحت در تاریخ وصّاف از نام خود چنین یاد می‌کند:

«به الهام سعادت و افهام هدایت در ضمیر کمتر بنده دولتخواه المقصّر فی جنب الله عبدالله ابن فضل الله جَعَلَ اللهُ عُقْبَاهُ خَيْراً مِنْ أَوْلَاهُ سوانح خاطر در طیران و جواذب فکرت در جولان آمد.»^۱ (۶) اما در مورد پیش‌نام یا لقب دینی او که غالباً در ابتدای نام اشخاص به کار می‌رفت، اختلافی در تذکره‌ها و کتبی که به شرح احوال وصّاف پرداخته‌اند وجود دارد. در کتاب حبیب‌السیر در ضمن معرفی علما و دانشمندان عهد سلطان محمد خداپسند از وصّاف با لقب «شهاب‌الدین» یاد می‌شود:

«و از جمله مورخان بلاغت انتما مولانا شهاب‌الدین عبدالله شیرازی صاحب تاریخ وصّاف معاصر آن پادشاه خجسته اوصاف بود و در ایام دولتش آن کتاب افادت انتصاب را تألیف نمود.»^۲ با توجه به این‌که خواند میر (۸۸۰-۹۴۲ ه‍.ق) یکی از مورخان برجسته است و تقریباً

۱. شماره‌هایی که به دنبال نقل قول از تاریخ وصّاف آمده شماره صفحات چاپ سنگی است که برای یکدست شدن ارجاعات در مقدمه از این چاپ استفاده شده است.

۲. تاریخ حبیب‌السیر، ج ۳، ۱۹۷.

ایام حیات او به ایام حیات و صَاف به نسبت مورخان دیگری که در مورد و صَاف مطالبی آورده‌اند، نزدیک‌تر است این لقب در برخی از منابع از جمله تاریخ مغول (ص ۴۸۷)، تاریخ ادبیات در ایران (ج ۳/۲، ص ۱۲۵۹) بر «شرف‌الدین» برتری داده شد.

اما غالب منابع، لقب او را «شرف‌الدین» ذکر کرده‌اند: هدایت در مجمع الفصحاء بخش سوم از ج اول، ص ۲۲۵۶؛ محمد نصیر فرصت شیرازی در ج دوم، ص ۷۹۳ کتاب آثار العجم و حاج میرزا حسن حسینی فسایی در فارسنامه ناصری، ج دوم، ص ۱۱۷۱ از و صَاف با لقب «شرف‌الدین» یاد کرده‌اند و در کتاب تاریخ و صَاف که معتبرترین منبع جهت شرح احوال و آثار اوست حتی در یک مورد هم لقب «شهاب‌الدین» را در مورد خود به کار نبرده درحالی‌که در موارد بسیار از نام «شرف» که تخلص شعری اوست استفاده می‌کند:

پیغام وصل تو چو به گوش شرف رسد چشمش ز خون تازه نویسد جواب تر
(۲۶۴)

بنابراین سخن بهار را می‌توان پذیرفت که می‌نویسد: «مؤلف حبیب السیر شهاب‌الدین ضبط کرده است اما بدون شبهه لقب او شرف‌الدین است و در خود تاریخ او بارها تصریح شده است و مؤلف مجمع الفصحاء نیز به این معنی پی برده است.»^۱

شرف‌الدین عبدالله به پایمردی خواجه رشیدالدین فضل‌الله، کتاب تاریخش را به سلطان محمد خدابنده تقدیم می‌کند و کتاب، مورد توجه ایلخان مغول قرار می‌گیرد و او ملقب به و صَاف‌الحضرة می‌شود: «چون این کتاب در بندگی حضرت... عز قبول یافت و به عواطف پادشاهانه و لقب و صَاف‌الحضرة اختصاص داد.» (۵۹۲) از آن پس در غالب موارد، نویسنده خود را و صَاف یا و صَاف‌الحضرة می‌نامد:

«لا شک روزگار از زبان بنده و صَاف می‌گوید...» (۶۲۳)

«و کمینه بنده و صَاف‌الحضرة بر وفق فرمان در ولایت فیروزآباد و قیر و کارزین به وقت تعیین خراج صد و چهل و چهار لوح... افراشت.» (۶۵۳)

و کتاب تاریخش را که خود «تجزیه الامصار و ترجیه الاعصار» خوانده (ص ۱۰) تاریخ و صَاف می‌نامد: «چون نسخه تاریخ و صَاف دست به دست برند.» (ص ۵۵۱) و گاه به جای تخلص «شرف» از تخلص «و صَاف» در شعرش بهره می‌گیرد:

طبع و صَاف از صفاتش شد چنین بارخ گل بلبل اندر گفتگوست

(۶۰۱)

از این پس، این لقب بر نام اصلی او برتری می‌یابد و نویسنده با نام و صَاف یا و صَاف‌الحضرة شناخته می‌شود.

آخرین تاریخی که از ایام حیات و صاف در دست است اشاره‌ای است که به نام غیاث‌الدین محمد فرزند رشیدالدین فضل‌الله همدانی در صفحات پایانی تاریخ و صاف دارد. از آنجا که وزارت غیاث‌الدین بین سال‌های ۷۲۷ تا ۷۳۶ بوده می‌توان تاریخ مرگ او را بین این دو تاریخ دانست و البته در غالب منابع سال ۷۳۰ ه‍.ق تاریخ مرگ او ذکر شده است. و صاف در ضمن دعای سلطان ابوسعید از وزیر او نیز یاد می‌کند:

«بر ضمیر آفتاب پرتو مخدوم جهان‌بان ناظم منازم دین و دولت غیاث‌الحق والدتیا والدین عزت بالتأیید انصاره و خلّت بالتأیید اعصاره» (۶۵۵) بنابراین و صاف در شهر شیراز و حدوداً در سال ۷۳۰ ه‍.ق درگذشت و در همین شهر به خاک سپرده شد:

«مولانا عبدالله پسر مولانا فضل‌الله شیرازی که زبان از تقریر کمالاتش قاصر است در حدود سال ۷۳۰ و اند در شیراز وفات یافت و کتاب تاریخ و صاف را به یادگار گذاشت و قبرش در میانه تکیه چهل تنان و تکیه خواجه حافظ (علیه‌الرحمه) معروف است.»^۱ و در آثار العجم نیز به آرامگاه او اشاره شده است.^۲

پدر و صاف، فضل‌الله شیرازی بنا به اشارات و صاف، شغل دیوانی داشته و دبیر درگاه سلغریان فارس بوده: «بنده و صاف که علی سبیل الارث و الاکتساب پرورده اصطناع و رأفت و برآورده نظر مرحمت ارومه دولتیاری سلغریست.» (۶۲۶) و صاف به نقل از پدرش در ذم این شغل می‌نویسد:

«پدرم که در سراچه جنات نعیم به لذات انس مقیم محظوظ باد و در جوار رب غفور به رحمت فایض و فضل موفور مخصوص پیوسته از راه تجربت و قیاس هنگام تسویف امل یا تحقیق یأس این نکته دلپذیر و نصیحت جان‌نواز فرمودی که لامحاله عاقبت کار دبیر پیشه سیاه دفتر سپید اندیشه وخیم خواهد بود... و العجب در مدت عمر خود ندیده‌ام و در سیر مشایخ و در تذکره اولیا نیافته که هرگز دبیری به مقام ولایت رسیده است و صد هزار بزّاز و خراّز و قصّاب و خبّاز درجه اوتاد و ابدال یافته‌اند و آن را موجب همین در خاطر می‌آید فحسب که ارباب انواع حرف در اثنای صنعت و غلوای کسب می‌توانند که جوارح را بدان شغل و حرفت معهود مشغول دارند و دل و زبان از ذکر و تهلیل و شکر و تحمید آفریدگار تعالی آلائه غافل نباشد برخلاف محاسب و دبیر که تا دست و دل و زبان را موقوف و مستحضر نقل و تحویل و عقد و ترتیب نگرداند از خطا و خطل و سهو و زلل مصون نماند و این معنی به سخن حکما مؤکد است...» (۱۹۸)

عاقبت وخیمی که فضل‌الله شیرازی می‌گوید، گریبان او را نیز می‌گیرد چنان‌که او در قحطی و بیماری وبا و سرخجه‌ای که جان شیرازیان بسیاری را می‌گیرد در تاریخ ۶۹۸ درگذشت و و صاف را به سوگ نشاند:

«در این میانه این بنده مهموم محموم حسیر کسیر از نصاب مصابی که طعم علقم و صاب داشت بی‌نصیب نگشت... پدرم که خاکش به نسائم رحمت معطر باد و روانش به قنادیل مغفرت منور روز پنجشنبه بیست و دوم ذی‌قعدة سنه ثمان و تسعين و ستمائه ازین محنت‌سرای ناپایدار به منزل ابرار و دارالقرار... تحویل کرد و کاتب را استظهار به وجود بی‌بدیل او... به انزجار و انکسار تبدیل پذیرفت بعد از این هنگام حضر در باب گره‌گشایی امور از رای کدام مشفق استطلاع تدبیری‌کند و اگر اتفاق سفری افتد توقع امداد همت و دلجویی و خبر‌پرسی... از کجا دارد.» (۳۶۲)

فضل‌الله شیرازی به غلط با شرف‌الدین فضل‌الله حسینی قزوینی (۶۶۰-۷۴۰ ه‍.ق) که تخلص «شرف» داشت یکی پنداشته شده و به همین دلیل کتاب «المعجم فی آثار ملوک المعجم» به پدر و صاف نسبت داده شد:

«و از فضلی دارالعلم شیراز است. صاحب عنان فصاحت، مالک زمام بلاغت مولانا فضل‌الله شیرازی والد مولانا عبدالله و صاف شاهد بر کمالاتش کتاب تاریخ معجم در بیان حالات پادشاهان عجم کفایت است. در ماه ذی‌قعدة سال ۶۹۸ به مرض سرخجه که آن را در کتاب طب ما حصه نویسند درگذشت.»^۱

این اشتباه از کشف الظنون حاجی خلیفه سرچشمه گرفته که متأسفانه از دقت کافی برخوردار نیست.^۲ صفا در «تاریخ ادبیات در ایران» جلد چهارم، صص ۱۲۵۷ و ۱۲۵۹ و محبوبه شرفی در کتاب «زندگی، زمانه و تاریخ‌نگاری و صاف شیرازی» در ص ۲۳ به رد این نظر پرداختند. تفاوت زمانی ایام حیات فضل‌الله شیرازی و شرف‌الدین فضل‌الله قزوینی و عدم اشاره و صاف در تاریخش به این موضوع، نشانگر اشتباهی است که در این زمینه رخ داده است. این درحالی است که تاریخ و صاف در کنار فواید بسیارش، توجه ویژه به تاریخ ادبیات ایران و عرب دارد و این نکته از توضیحات و صاف درباره کتاب اخلاق ناصری (ص ۲۹) از خواجه نصیرالدین طوسی و کتاب جامع التواریخ خواجه رشیدالدین فضل‌الله (صص ۹-۵۳۸) و موارد بسیار دیگر که در بررسی سبک تاریخ و صاف به آن‌ها پرداخته خواهد شد، کاملاً پیداست. بدون تردید اگر پدر و صاف نویسندۀ چنین کتابی بود و صاف با توجه به شیوه کتاب بدان اشاره می‌کرد.

اطلاعاتی که از تاریخ و صاف و سایر منابع به دست می‌آید تصویر روشن و کاملی از زندگی او ارائه نمی‌دهد از این‌رو برخی مطالب کتاب که با زندگی نویسندۀ پیوند دارد، عاری از ابهامی نیست. از جمله این موارد اعتقادات مذهبی و صاف و خانواده اوست که البته در کنار روح عارفانه‌ای که بر شیراز قرن ۷ و ۸ حاکم است و اختلافات مذهبی را برنمی‌تابد، حمله

۱. فارسنامه ناصری، ج ۲، ۱۱۴۸. ۲. کشف‌الظنون، مجلد اول، ۳۰۹.

مغول که قدرت بلامنازع اهل سنت را از میان می‌برد و به حکومت عباسیان پایان می‌دهد و مجال تعصبات مذهبی را تنگ می‌کند، عدم تعصب مذهبی قوم مغول و عوامل دیگر بر شدت این ابهام دامن می‌زند.

با توجه به روح عارفانه و آزاداندیشانه‌ای که در شخصیت و صفات — با مراجعه به تاریخ و صفات — دیده می‌شود طبیعی است که او از تعصبات مذهبی به دور باشد از این‌رو تنها قرآینی دال بر اعتقادات مذهبی او می‌توان در تاریخش یافت. از جمله این قراین، تأکیدی است که و صفات در مورد اعتقادات مذهبی مردم شیراز دارد آنجا که می‌نویسد: «چون رعایا و ضعفاء نواحی دارالملک فارس که علی‌الخصوص برج اولیا و بیضه ازکیا و خطه جلساء الله و معهد عشقاء الرحمن است و علی‌العموم مجمع سنت و جماعت.» (۱۷۴) در معرفی «قبه شام تبریز» که از بناهای عصر غازان خان است و در سال ۷۰۲ هـ ساخت آن به اتمام می‌رسد از یازده عمارتی که در اطراف آن ساخته شده نام می‌برد که با توجه به توضیحاتی که در مورد بناهای مذهبی آن می‌دهد و تقدّم و تأخّر در معرفی هر یک از این بناها، می‌توان مذهب خانوادگی او را دریافت. بناهای یازده‌گانه عبارتند از:

- ۱- مسجد. ۲- خانقاه. ۳- شافعیه برای مسکن و تعلیم و تعلّم علی‌الادیان به مذهب امام معظم شافعی و مذهب فی‌الدین الشافعی العی. ۴- دارالشفاء. ۵- بیت المتولی. ۶- بیت الکتب. ۷- رصدخانه. ۸- حکمیه. ۹- حنفیه که طلبه علوم دینی به افادت و استفادت فقه و اصول بر مذهب امام معظم ابوحنیفه و به‌آیّده الله الدین الحنیف مشغول شوند. ۱۰- حوض خانه. ۱۱- بیت السیاده مستقر طایفه‌ای که لیذهب عنکم الرجس اهل‌البیت و یطهرکم تطهیراً پیرایه مناقب ایشانست. (۳۸۳)

علی‌رغم این‌که از سادات به احترام یاد می‌کند اما نحوه بیان او به گونه‌ای است که نشان می‌دهد نویسنده از این طایفه نیست و نحوه معرفی این بناها نیز از اعتقادات مذهبی نویسنده حکایت دارد.

قرینه دیگری که نشان می‌دهد نویسنده از اهل سنت است، نگاه نویسنده به علل لشکرکشی هولاکو خان به بغداد و شکست خلیفه عباسی و المستعصم بالله در مقابل مغولان است. نویسنده منشاء اصلی آن را تعصبات مذهبی بویژه تعصبات شیعی ابن‌علقمی، وزیر خلیفه عباسی و همداستانی خواجه نصیرالدین طوسی می‌داند و موضع‌گیری او در شرح این واقعه به گونه‌ای است که توانسته تعصب مذهبی را پنهان کند هرچند با احترام از ابن‌علقمی یاد می‌کند اما می‌نویسد:

«ابن‌العلقمی در اخذ و ردّ و صدر و ورد احوال مستبدّ و متفرّد... بلی مفرّبان حضرت امامت وزیر را دقیقه‌ای احترام رعایت نمی‌کردند و بر قانون ادب با وی سخن نمی‌راندند بدین واسطه سر زده و آزرده می‌گشت عاقبت الامر عیار اعتقاد او با خلیفه عهد متغیّر شد و سبب

آقوی در تغیر نیت و تقدیر مَورد اخلاص آن بوده که پسر خلیفه امیر ابوبکر سبب تعصّب در حمایت طایفه لشکر فرستاد و کُرخ را غارت فرمود و بعضی سادات بنی‌هاشم را مأسور گردانید و بنات و بنین در فِضاحت و خلافت... از خانه‌ها بیرون کشیدند وزیر در تشیع مذهب تشیع مُجَدّه بود بدین حرکت متأثر و متألم گشت.» (۲۸) در ادامه می‌نویسد: «بدین صایبات أحداث که از قستی افلاک هابط شد و بدین وسایط که ذکر رفت وزیر گرد فراز و نشیب احتیال و فریب برآمد تا چگونه خلیفه و اتباع را شربت هلاک تجریع کند و مملکت بغداد انتزاع کرده ایشان را به تیغ انتقام تقریع.» (۲۹) ابن علقمی بنا به نظر و صَاف به همین دلیل با هولاکو خان مکاتبه می‌کند و او را به فتح بغداد ترغیب می‌کند و قبل از ورود سپاه مغول با اعزام بزرگان و فرماندهان لشکر به اطراف و اکناف بغداد، زمینه تسخیر آن را فراهم می‌کند. (۲۸-۴۱) و در مورد خواجه نصیر می‌نویسد:

«هولاکو خان در تصمیم این عزیمت و استضافت آن مملکت از رای مولانا نصیرالدین استکشافی کرد و از روی احکام نجومی استشارتی و بعد از تیسیر طالع و تقویم کواکب و تحقیق نظر و اتصالات سعود عرضه داشت که استخلاص آنجا بی تحمل مزید کلفتی بر دست مواکب منصور میسر خواهد شد.» (۳۱) نوع نگاه و صَاف به سقوط خلافت عباسی و بررسی علل آن عاری از تعصب و بزرگ‌نمایی نیست.

در احوال ملوک قهستان هم درباره محمد، پسر و جانشین حسن ابن محمد ابن بزرگ امید می‌نویسد: «چهل و شش سال در مملکت قهستان لیزدادوا اثماً به اضلال مردم و اخلال قواعد سنت و جماعت مهلت یافت.» (۵۹۰) در مقابل این قراین، نشانه‌هایی در متن وجود دارد که از اعتقادات شیعی نویسنده حکایت دارد که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

۱- نگاه احترام‌آمیز به ائمه بویژه به امام علی (ع) که در موارد متعدد از او در نهایت احترام و عظمت یاد می‌کند و سخنان آن امام همام را نقل می‌کند. (ر.ک: ۱۱۱، ۱۸۵، ۲۲۶، ۲۵۸، ۲۷۰، ۲۹۵، ۳۹۵، ۴۰۱، ۴۳۷، ۴۴۰، ۴۸۶، ۵۵۵ و...) و همچنین به علی ابن حسین امام زین‌العابدین (۱۰۰) و امام حسن (ع) و امام حسین (ع) (۲۵۸) امام جعفر صادق (۵۰۱) نیز اشاراتی دارد و احادیثی از این امامان همام ذکر می‌کند. اما در نقل احادیث به گونه‌ای از این امامان یاد می‌کند که نشان می‌دهد- خود اهل سنت است و از منظر مذاهب اهل سنت از آن‌ها یاد می‌کند: «دیگر عدل فضیلتی عام است و سخاوت عرضی خاص پس عدل شریف‌تر باشد از سخاوت از شجره فکاهت [فقاهت] نوباوه بستان خلافت الحسین بن علی علیه السلام این ثمره فواید اقتطاف کرده‌اند.» (۵۹۶)

۲- در مدح ایلخان مغول از این‌که برکشنده و یاری‌گر شیعه است، او را می‌ستاید و در مدح سلطان محمد خداپسند می‌گوید:

ناصر شیعه حق تیغ تو آمد کز وی بدعت آباد خوارج همگی ویران باد

(۵۵۵)

۳- نگاه ویژه و صاف به عاشورا نیز از تمایلات شیعی او حکایت دارد: «در ماه ذی‌الحجه حجه اربع و خمسين و ستمائه که چون عاشورا روز مقتل بود و عرصات بغداد مانند کربلا پر کرب و بلا» (۳۴) از شواهد و قراین موجود در تاریخ و صاف می‌توان نتیجه گرفت که و صاف پیرو مذهب شافعی است و به همین دلیل بزرگان شیعه را تکریم می‌کند چراکه محمد بن ادریس شافعی، مرید معنوی امام علی (ع) بوده و چندان تعصبی نسبت به شیعیان نداشته است. نویسنده تاریخ و صاف نیز هم به خاطر مذهب شافعی و هم به دلایلی چون روح عارفانه، آزاد اندیشی، تمایلات برخی از ایلخانان چون سلطان محمد خدابنده به شیعه، نگاهی متعصبانه به شیعیان، بزرگان و اعتقادات آن‌ها ندارد و اصولاً عصر مغول عصر تعصبات مذهبی به آن شکلی که در دوره‌های پیشین تاریخ ایران بوده، نیست.

۱-۲- مشاغل و صاف

براساس قراین و نشانه‌های موجود در تاریخ و صاف، نویسنده کتاب، مانند پدرش فضل‌الله شیرازی، شغل دیوانی داشته: «وقتی پیش بزرگی این کلمات مختصر نوشته‌ام و ورق زواید شکایات فرو نوشته بیچاره کسی که بضاعت او فضل و هنر و معاش از شغل دیوان و مسکن دارالملک شیراز باشد» (۱۹۸) و در امور مالی و مباحث مالیاتی مطلع و آگاه بوده است. در توصیف بعضی از ظلمه فارس به طور صریح از سابقه کاری خود می‌گوید: «صورت ولایت فیروزآباد که از حکم یرلیغ خراج آن‌جا بنده و صاف‌الحضرة مقتن گردانید» (۶۳۰) به همین دلیل برای اصلاح امور فیروز آباد و اصلاح امور مالیاتی آن، به فرمان کردوچین دختر ایش خاتون که در سال ۷۱۹ به حکم ابوسعید بهادر به حکومت فارس رسید، مأمور آن شهر شد: «پس از حکم فرمان شاهزاده جهان [کردوچین] خلد ملکه‌ها بنده و صاف‌الحضرة که سال‌ها بود تا از عهده مباشرت اعمال دیوانی و تصرف مالی تفادی‌جسته جهت تدارک حال و استجماع رعیت و استعمار ولایت در سنه ثمان عشر خانی آن‌جا رفت» (۶۳۳) و در سایه تجربیات چندین ساله به خوبی از عهده مأموریت برآمد و رضایت خاطر شهزاده را فراهم آورده و مورد لطف و نوازش او قرار گرفت: «در چنین حالی به توفیق حق تعالی و میامن دولت روزافزون راه تجربت به حسن تدبیر و لطف حیلت بر دفع اسباب شرّ ماثبرت نموده رعایای حاضر را از مطالب شناقص او خلاص داده» (۶۳۳) اما چندان رغبتی به تصدی امور مالی نداشته و به همین دلیل پس از اصلاح امور فیروزآباد، شاهزاده کردوچین آن ولایت را به مقاطعه می‌دهد: «چون او [وصاف] ملابس اعمال و متصدی عهده اموال نمی‌شود و این معنی در نفس او راسخ می‌دانیم ولایت را به مقاطعه داده شد» (۶۳۴)

وصاف به علت طبع شاعری و ذوق ادبی که داشته چندان پای‌بند کارهای دیوانی نبوده و بیشتر مداح و موزِخ دربار ایلخانان بوده است. نویسنده در هنگام جلوس سلطان ابوسعید خطاب به این ایلخان مغول می‌گوید: «بندۀ وصاف که قرب سی سال تا در سایۀ سریر آسمان سای عمّ نیکوکار غازان خان و پدر جهان‌دار این حضرت اولجایتو سلطان انار الله برهانما حسان مناقب طراز مدحت خوان و وصاف اوصاف آرای سخن‌ران بوده عریضۀ این دعا به آسمان رسانید...» (۶۱۹) از مدّت سی ساله‌ای که وصاف یاد می‌کند می‌توان دریافت که از حدود سال‌های ۶۸۷ ه‍.ق وارد کارهای دیوانی و تشکیلات ایلخانان مغول شد و پیش از این تاریخ نیز در تشکیلات اداری حکومت‌های محلی فارس سابقۀ فعالیت داشت: «بندۀ وصاف که علی سبیل الارث و الاكتساب پرورده اصطناع و رأفت و برآورده نظر مرحمت ارومۀ دولتیار سلغریست.» (۶۲۶) بنابراین می‌توان گفت که وصاف به طور تقریبی - با توجه به قراین موجود در تاریخ وصاف - از سن بیست سالگی و از حدود سال ۶۸۳ ه‍.ق به کارهای دیوانی، تاریخ‌نگاری و مداحی ایلخانان مغول و منسوبان آن‌ها پرداخت. دوران فعالیت‌های اداری و ادبی و هنری وصاف با دوران پادشاهی چند تن از ایلخانان مغول مصادف است که عبارتند از: سلطان احمد تگودار بن هولاکو (۶۸۳-۶۸۰ ه‍.ق)، ارغون خان بن اباقا (۶۹۰-۶۸۳ ه‍.ق)، گیخاتون بن اباقا (۶۹۴-۶۹۰ ه‍.ق)، بایدو خان بن طرغای بن هولاکو (۶۹۴ ه‍.ق)، غازان خان بن ارغون (۷۰۳-۶۹۴ ه‍.ق)، اولجایتو خدابنده بن ارغون (۷۱۶-۷۰۳ ه‍.ق)، ابوسعید بهادرخان بن اولجایتو (۷۳۶-۷۱۶ ه‍.ق). در همین ایام، حاکمان محلی فارس عبارتند از:

آبش خاتون (۶۸۲ ه‍.ق)، سید عمادالدین شیرازی (۶۸۳ ه‍.ق)، خواجه قوام‌الدین (۶۸۵ ه‍.ق) شمس‌الدین یهودی (۶۸۷ ه‍.ق) جمال‌الدین ابراهیم ملک الاسلام (۶۹۲ ه‍.ق)، شرف‌الدین مخلص (۶۹۸ ه‍.ق)، شمس‌الدین محمد (۷۰۰ ه‍.ق) جمال‌الدین ابراهیم (مجدداً) (۷۰۳ ه‍.ق)، شیخ عزالدین (۷۰۶ ه‍.ق)، امیر اشتو (۷۱۳ ه‍.ق)، شیخ عزالدین (مجدداً) (۷۱۶ ه‍.ق)، ملک طغای (۷۲۰ ه‍.ق)، شیخ عزالدین (مجدداً) (۷۲۲ ه‍.ق)، ملک شرف‌الدین محمود اینجو (۷۲۵ ه‍.ق)، امیر مسافر ایناق (۷۳۶ ه‍.ق)^۱. و وزیران و صاحب دیوانان این ایام که هریک نقشی در برکشیدن وصاف دارند، عبارتند از: صدرالدین احمد خالدي، جمال‌الدین دستجردانی، رشیدالدین فضل‌الله، خواجه سعدالدین ساوجی، تاج‌الدین علیشاه، غیاث‌الدین محمد.

فعالیت‌های وصاف را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد: ۱. دوره فعالیت‌های دیوانی و هنری در دربار حکومت‌های محلی فارس. ۲. دوره تاریخ‌نگاری و فعالیت‌های ادبی در دربار ایلخانان مغول. ۳. دوره فعالیت‌های دیوانی و هنری در دربار حکومت محلی فارس. در ادامه به طور مختصر به معرفی هریک از این دوره‌ها می‌پردازیم:

فعالیت‌های دیوانی و هنری در حکومت‌های محلی فارس

این دوره دوره آغازین فعالیت‌های دیوانی و هنری- ادبی و صّاف است که او هم‌چنان‌که خود اشاره می‌کند (۶۲۶) بنا به شغل پدری و احتمالاً به کمک او وارد تشکیلات دیوانی سلغریان فارس می‌شود و در کنار کارهای دیوانی به مدح و ستایش حکام محلی فارس می‌پردازد. نخستین نمونه‌ای که از فعالیت‌های او در این دوره حکایت دارد، مرثیه‌ای است که در مرگ ابش خاتون، آخرین اتابک فارس و دختر سعد سروده که در سال ۶۸۳ ه‍.ق یعنی بیست سالگی و صّاف اتفاق افتاده است. ابش در این سال به تبریز فراخوانده می‌شود و در همان‌جا به قتل می‌رسد و در چرنداب تبریز به خاک سپرده می‌شود و و صّاف می‌نویسد: «به وقتی که نعی آن ملکه عصر و کافله ملک و عقيله سلطنت و عاقله آل سلغر به خطه مملک فارس رسید محرّر این کلمات چند بیت را به زیور نظم متحلی گردانید. بیت:

تخت را گر بخت بودی کی شدی شه زو جدا	تاج را گر دیده بودی بر ابش بگریستی
وارث ملک سلیمان رفت در خاک ای دریغ	کو سلیمان تا بدان بلقیس خوش بگریستی
چرخ هر ساعت به چشم کوکب و اشک شفق	شایدی گر در غم آن ماه وش بگریستی
کوس نوبت گر بنالد ناله این دم درخور است	جام مجلس کو که تا در ماتمش بگریستی
گل به یاد روی او چون چهره خون آلود کرد	شاید از نرگس بران چشمان کش بگریستی

(۲۲۲)

این شعر، خود گویای قدرت طبع و صّاف و ذوق شعری اوست و یادآور قصیده خاقانی است که در مرثیه عموی خود کافی‌الدین عمر سروده است:

گر به قدر سوزش دل چشم من بگریستی بر دل من مرغ و ماهی تن به تن بگریستی
(دیوان خاقانی، ۴۴۱)

عباس اقبال از این شعر و صّاف جهت ارایه تلفظی درست از کلمه «آبش» بهره می‌گیرد و می‌نویسد: «صاحب تاریخ و صّاف در مرثیه او قطعه ذیل را سروده و از آن معلوم می‌شود که نام این اتابک، آبش است نه آبش که غلطی مشهور است.»^۱ در واقعه قتل سید عمادالدین علوی از بزرگان شیراز در عهد ابش نیز علاوه بر مرثیه‌ای عربی، رباعی زیر را سرود:

ملکت همه در زیر نگین بود ترا	اقبال رهی، جهان رهین بود ترا
دیدی که چه کرد عاقبت در حق تو	گردون که و شاق کمترین بود ترا

(۲۱۶)

و صّاف رباعی مذکور را «به وقتی که اتفاق زیارت تربت آن حاتم دل افتاد» سرود (۲۱۶) او

می‌نویسد: «چون کاتب را حقوق ترشیخ و تربیت آن سید عالی همت بر ذمت حسن وفا لازم بود و وسایل اخلاص و انعام از قدیم باز متأكد در حدوث واقعه او این مرثیه [مرثیه عربی] نظم داد.» (۲۱۶)

وصاف در سوگ خواجه شمس‌الدین جوینی برادر عظاملک جوینی که در سال ۶۸۳ ه‍.ق به قتل رسید نیز مرثیه‌ای سرود:

خورشید ملک صاحب دیوان شرق و غرب آن کش زمانه چاکر و گردون مرید شد
در سال خ چو جیم به فا گشت متصل زان پس که دور مدت عمرش مدید شد
وقت نماز دیگر اندر حدود [حد] اهر روز دوشنبه چارم شعبان شهید شد
(۱۴۲)

وصاف در جلد اول تاریخ وصاف به وزارت شمس‌الدین جوینی و اختلاف او با مجدالملک یزدی و سرانجام به قتل او و فرزندانش در صفحات پایانی جلد اول می‌پردازد و از مطالب وصاف پیداست که به خاندان جوینی ارادتی داشته است.

از میان صاحب منصبانی که وصاف در دوره آغازین فعالیت‌های خود به مدح او پرداخته و برخی از آثارش را به او تقدیم کرده، صدرالدین احمد خالدي زنجانى (مقت ۶۹۷ ه‍.ق) است. «کاتب را در مدایح آن صاحب قران قصاید تازی و پارسی و مقطعات است که صدر دیوان منشآت را بدان موشح کرده... و چند رساله موسوم به القاب شریف محرر از آن جملت بدیع الربیع و مقالات نرد و شطرنج و از نصاب تربیت و الطاف آن حضرت حظی اوfer و قسطی اکمل یافته.» (۲۶۶) صدرالدین احمد خالدي ملقب به صدر جهان از همدستان مجدالملک یزدی در دشمنی با خاندان جوینی بوده و همواره در حکومت فارس از امیر تغاجار نیابت می‌کرد وی در عهد گیکخاتون (۶۹۴-۶۹۰ ه‍.ق) به صاحب دیوانی رسید و در عهد کوتاه بایدو (۶۹۴ ه‍.ق) مورد غضب قرار گرفت و در بخشی از ایام حکومت غازان خان (۶۹۴-۷۰۳ ه‍.ق) به صاحب دیوانی رسید و در همین دوره نیز کشته شد. نزدیکی وصاف به صدر جهان به اندازه‌ای بوده که برخی مطالب تاریخش را از زبان او نقل می‌کند و می‌نویسد: «شفاهاً از لفظ ژرربار صاحبی استماع افتاد.» (۳۲۹) جملاتی که وصاف در سوگ او می‌نویسد از توجه ویژه او به صدر جهان حکایت دارد: «خون او که گلغونه چهره مکرم و سخاوت و طلاوة رونق مجد و سیادت و صفاوة سلیل شهامت و بسالت بود چون آبروی هنر و وفا بر خاک ریخته شد و از رشک این سخن عقد ثریا گسیخته. بیت:

گل می‌شد و با صباش پیغام این بود کاغذ چه حاصل چو سرانجام این بود
می‌گفت صبا به گل که ای راحت دل ما را چه گنه حاصل ایام این بود
(۳۴۶)

به نظر می‌رسد صدر جهان در برکشیدن وصّاف و معرفی او به ایلخانان مغول به ویژه غازان خان نقش بسیار داشته است.

در دورهٔ اوّل، وصّاف سفری به تبریز- پایتخت ایلخانان مغول- داشته و از ملاقات خود با خواجه فخرالدین ایداجی که منصب ترتیب معاش دربار و لشکر شاهی داشت سخن می‌گوید (۱۱۰) این سفر در سال ۶۹۲ ه‍.ق اتفاق افتاد و وصّاف در همین سفر به زیارت قبر خواجه شمس‌الدین جوینی و اولاد او در چرنداب تبریز می‌رود. (۱۴۲) خواجه فخرالدین ایداجی همان شخصی است که رقیب خواجه رشیدالدین فضل‌الله در تصاحب منصب صاحب‌دیوانی در عصر غازان خان است و همین نکته موجب تیرگی روابط این دو بزرگ‌مرد عصر غازان خان شده است که وصّاف در ص ۱۱۲ کتاب تاریخش پای صحبت‌های فخرالدین ایداجی می‌نشیند و ضمن توصیف شخصیت او، ادّعی خواجه رشیدالدین را در دشمنی فخرالدین با او رد می‌کند. دورهٔ اوّل فعالیت‌های دیوانی و هنری- ادبی وصّاف با مرگ صدرالدین احمد خالدی زنجان‌ی در سال ۶۹۷ ه‍.ق به پایان می‌رسد.

دورهٔ تاریخ‌نگاری و فعالیت‌های ادبی در دربار ایلخانان مغول

این دوره با صدارت خواجه سعدالدین محمد مستوفی ساوجی و نیابت و وزارت خواجه رشیدالدین فضل‌الله در عهد غازان خان و در اواخر سال ۶۹۷ ه‍.ق آغاز شد و وصّاف به کمک سعدالدین و رشیدالدین به دربار غازان خان پیوست. وصّاف در سال ۶۹۹ ه‍.ق دو قصیده در مدح این دو صاحب منصب عصر غازان خان سرود و به گونه‌ای به قدردانی از آن‌ها پرداخت. این دو قصیده به طور کامل در صص ۳۴۷-۳۴۸ تاریخ وصّاف آمده است. مطلع قصیده‌ای که در مدح خواجه رشیدالدین فضل‌الله سروده این گونه است:

ای زنده به سعی قلمت جیان ممالک از رای تو آراسسته دوران ممالک

(۳۴۷)

و مطلع قصیده‌ای که در مدح سعدالدین سروده این گونه است:

دایم ترا به کف می چون آفتاب باد در گوش تو نوازش چنگ و ریاب باد

(۳۴۸)

نویسنده در سال ۷۰۲ ه‍.ق سه جلد از کتاب تاریخ وصّاف را به رشیدالدین و سعدالدین معرفی کرده و این دو به نویسنده پیشنهاد کردند که مطالب مربوط به استخلاص دمشق به دست غازان خان به کتاب افزوده شود:

«به وقت مقام اردو در شهر سنهٔ اثنین و سبعمائنه چون مجلّدات سه‌گانه در بندگی مخدومان [رشیدالدین و سعدالدین] شرف عرض یافت و ذکر استخلاص دمشق بر دست چریک منصور مهمل مانده بود بر سبیل امتحان اشارت مطاع فرمودند که در کسوت الفاظی

غیر مغلق این حکایت مشتمل بر کیفیت وقایع به اخوات دیگر ملحق گرداند. پس بر حسب فرموده این داستان در محفلی غاصّ به فحول علما و امثال کبرا به انشاد رسانید.» (۳۷۱)

وصّاف پیش از عرضه کتاب به رشیدالدین و سعدالدین، پیروزی غازان بر لشکر مصر را که در سال ۶۹۹ ه‍.ق رخ داده بود، در کتاب تاریخش درج کرده بود: «درین حال بنده دولت روزافزون لباس مناقب این کتاب را به طراز مآثر زاهر و مناقب این بشارات متطایره مُطرز و مذهب ساخت.» (۳۷۹) اما به دستور وزیر و نایب او، پیش از تقدیم کتاب به غازان خان، شرح استخلاص دمشق را به طور مبسوط در تاریخش گنجانید تا کتاب آماده تقدیم به غازان خان شود. سرانجام وصّاف موفق می‌شود به کمک رشیدالدین و سعدالدین در مسیر لشکرکشی به مصر و شام در منزل عانه (ده و قلعه‌ای در کنار فرات) کتابش را به غازان خان تقدیم کند:

«و مؤلف این حدیث بنده دولتخواه در منزل عانه روز یکشنبه سیزدهم رجب سنه اثنین و سبعمانه به دولت تکشمیشی حضرت جلّت مستعد شد و عرض این کتاب که سمت و هذا کتابت انزلناه الیک مبارک دارد آنجا دست داد. مخدومان اعظام رشید ملک و ملّت و سعد آسمان وزارت عزّت انصارهما به الفاظ دربار و تمثیلات سحرنگار تربیت‌ها فرمودند و نه در حدّ پایه و تصوّر مایه آن بل فراخور علوّ همت و علوّ عاطفت و فرط فضل‌پروری و لطف گستری آن جناب ستایش‌گری‌ها کرد.» (۴۰۵) کتاب، حسن قبول می‌یابد و وصّاف «نوازش نشستن یافت» (۴۰۶) و «جامه زرنگار که پیراهن زربفت خورشید و دیبای مرواریدریز آسمان آستر آن سزد ارزانی داشت و فرمان زرّین‌نشان که آن را ایشان آلتون تمغا خوانند برای خواسته ریزه که فرومایگان هرگاه به هر باد آن را چون زلف بتان پریشان می‌داشتند روان شد.» (۴۰۶) بدین ترتیب وظیفه و راتبه‌ای دایمی برای وصّاف تعیین شد. وصّاف که از شیراز بریده و در رکاب اردوی خان بود از خان اجازه می‌خواهد تا به شیراز بازگردد اما اجازه بازگشت نمی‌یابد و از او خواسته می‌شود تا «از زبان پادشاه هفت کشور فسانه دیگر بر آغاز و انجام مغول می‌باید ساخت.» (۴۰۶) نویسنده به بهانه تحقیق بیشتر، آرامش روحی و دیدار با نزدیکان اجازه می‌یابد که به شیراز بازگردد و پس از یک سال به اردوی خان بپیوندد. (۴۰۷)

وصّاف به شیراز بازمی‌گردد اما غازان خان از مصریان و ملک ناصر شکست می‌خورد و در سال ۷۰۳ ه‍.ق دستور می‌دهد که از حقوق دیوانیان و سایر مخارج کم کنند تا اسباب لشکر و لشکرکشی مجدّد به مصر و شام فراهم شود. وصّاف نیز از این حکم خان بی‌نصیب نمی‌ماند! «از جمله وظیفه‌ای که برای مؤلف این کتاب پس از آن همه خدمات جانی معین کرده بودند در این حال جزء اموال بازگشتی به شیراز به حساب آمد و من در حسب حال خود دو قطعه سرودم و به مخدوم جهانیان صاحب دیوان فرستادم.»^۱ در این دو قطعه، وصّاف پس از یادآوری خدمات خود تقاضا می‌کند که مقرری او دوباره جاری شود و خطاب به خواجه رشیدالدین می‌گوید: